

تأملی در جهت‌داری ادبیات

محمد مهدی بهداروند

مسیر گذرا در احوال تمدنهای (۱) دوران گذشته بخوبی نشان میدهد که هر تمدنی در اوج شکوفایی و درخشندگی بیشترین نسبت و رابطه را با فرهنگ (۲) و ادبیات خود داشته بگونه‌ای که آن فرهنگ و ادبیات روح خود را در تمامی صورتهای مادی آن تمدن می‌دمیده است. بر این اساس همواره سؤال از فرهنگ و ادبیات در حقیقت سؤال از کیفیت تحولاتی است که در عالم رخ داده و می‌دهد. هر فرهنگ و ادبیاتی همواره مولود و فرزند پیشفرضها و اصول ثابت شده‌ای هستند که هر گونه تحول در آنها، عامل تحول در فرهنگ و ادبیات خواهد بود. فرهنگ و ادبیات هر ملتی در هستی‌شناسی، انسان‌شناسی و جامعه‌شناسی خاص او تثبیت می‌شود. در تحلیل و معرفی هویت فرهنگی غرب باید دانست که آن حاصل و محصول دوران رنسانس و انقلاب صنعتی اروپا می‌باشد که در آن همه چیز بر محوریت اومانیسم (۳) و یا عقل مستقل و خود بنیاد تفسیر و تعریف می‌شود. اعتقاد به راسیونالیسم (عقل گرایی) یا به عبارت دیگر عقل مستقل و منقطع از وحی اعداد اندیش بود که در مقام قانون گذاری، جانشین شریعت الهی و قانون

□ در دوره رنسانس برای نخستین بار انسان به عنوان موضوع شناسایی مستقل به معنی تام و تمام تلقی گشت که علم و فعل شناسایی او تابع عقل و درک او بود، نه تابع وحی و الهام ربانی قرون وسطی و نه تابع عالم واقع یونان.

آسمانی قرار گرفت و در حقیقت همین راسیون است که مبنای توافق جمعی آدمیان یا نظریه «قراردادهای» (۴) اجتماعی گردید. بنابراین، قرن چهاردهم میلادی شاهد پیدایش جنبش ادبی و هنری بزرگی بود که آن را رنسانس Renaissance یا نوزایش نام نهادند. این دوره، دوره‌ای بود که با ظهور و ولادت بشر جدید و تمدنی تازه وقوع حاصل نمود. این ظهور و تجلی، چیزی جز طغیان انسان غربی علیه ارزشهای رایج در قرون میانه بود، طغیانی که نگاه انسان آن روزگار را متوجه بزرگان دانش و حکمت عصر باستان کرد. در عرصه ادبیات، در این حیطه زمانی، بوکاچیو که یکی از پیشگامان جنبش رنسانس بود با نوشتن کتاب معروف خود «دکامرون» سعی نمود ادبیاتی مستقل از ادبیات لاتینی وابسته به کلیسا پدید آورد. این کار در حقیقت کوششهایی که در جهت احیاء زبان بومی و ملی در این قرن در ایتالیا و حدود یک قرن بعد در اروپای شمالی انجام شد، جلوه‌های دیگری از ظهور و بروز رنسانس و مقاومت در برابر کلیسا بود. آنچه در این آثار و مجموعه بوفور بچشم می‌خورد، آن است که اکثراً با مضامینی دنیاگرایانه

به ترویج نوعی نگرش غیر دینی و مغایر با اخلاق پرداخته شده است. (۵) برتراند راسل جوهر و ماهیت روح حاکم بر متفکرین و نویسندگان و ادبیات غربی عصر رنسانس را اینگونه گزارش میدهد: «آن دوره از تاریخ که عموماً جدید نامیده می‌شود، دارای جهان بینی فکری خاصی است که از بسیاری جهات با جهان بینی قرون وسطی تفاوت دارد. فرهنگ عصر جدید بیشتر دنیوی است و کمتر روحانی و دینی» (۶) جهان بینی جدید، در مقابل جهان بینی مذهبی در ایتالیا، با نهضتی آغاز شد که آن را رنسانس می‌نامند. در ابتداء تنی چند، بخصوص پترارک دارای این جهان بینی بودند، ولی در جریان قرن ۱۵، این جهان بینی به اکثریت بزرگ فضیلت ایتالیا، چه روحانی و چه عامی، سرایت کرد. (۷) آری در عرصه ادبیات این دوران، انسانیت و انسان از مقام خلیفه الهی خود سقوط کرده تا آنجا که او را به عنوان و در حد شیء مادی تعریف و تحلیل می‌نمودند. در این فضا و موقعیت و در خصوص اندیشه انسان محوری ماکس شلر می‌نویسد: «بر حسب آن که میان انسان و مبدأ ارتباطی باشد یا نباشد، تصویری که از او داریم متفاوت خواهد بود.

سقوط مفهوم انسانیت در غرب شاید به این علت بود که انسان می‌خواست انسانیت خویش را بر مبنای وجود خود بنیاد کند. (۸) رنه گنون می‌نویسد: «اومانیسم نخستین صورت امری بود که به شکل نفی روح دینی معاصر درآمده بود و چون می‌خواستند همه چیز را به میزان بشری محدود سازند، بشری که خود غایت و نهایت خود قلمداد شده بود سرانجام مرحله به مرحله به بست‌ترین درجات وجود بشری سقوط کرد...» (۹) بنابراین نتیجه و با کارآمد شدن رنسانس، جهان‌نگری اومانیستی مبتنی بر نفی اندیشه دینی، هدفدار و ذی‌شعور بودن عالم را نیز انکار کرد. در اندیشه دینی، هستی موجودی ذی‌شعور بود که غایتی متعالی را می‌جست و نسبت به بی‌عدالتی و مظالم و انکس نشان می‌داد، اما جهان‌نگری اومانیستی ارزشهای اخلاقی را مسائل فردی و شخصی می‌دانست که مبدأ و منشأ آن طبیعت آدمی بود. بر این اساس، عالم نسبت به بی‌اخلاقیها و بی‌عدالتیها بی‌تفاوت بود و اساساً معیار و محک ثابتی برای تشخیص حقایق اخلاقی و ارزشی وجود نداشت. بدین ترتیب، ارزشها به اموری فردی و شخصی و نسبی بدل شدند که از فردی تا فرد دیگر متفاوت بود و هیچ پایه و مبنایی جز تمایلات و گرایشهای شخصی انسانها نداشت. نظام اخلاقی مور که بر پایه نسبت‌گرایی استوار بود، بازارترین نماد اندیشه اومانیستی در اخلاق بود. این فردی و نسبی شدن ارزشها بحران اخلاقی تمدن غربی را بوجود آورد، بحرانی که از زمان نیچه (که با چکش فلسفه خود تمام مبنای ارزشی تمدن غربی را از سقراط به بعد نفی و بی‌ارزش کرد) به یک واقعیت پذیرفته شده در غرب تبدیل شد. این بحران به بیگانگی و تنهایی و غشیان آدمی منتهی گردید. تردید و دو دلی راسکولینکوف و سرانجام ارتکاب او به قتل و احساس گناه و اضطراب ناشی از آن، بی‌تفاوتی بیمارگونه قهرمان کتاب «مخاکمه» اثر کافکا و ظهور دوباره «کالیگولا» در اجتماعی بشری

نمایان‌گر بن بست اخلاقی و اعتقادی بود که تمدن اومانیستی بدان دچار شده بود و زندگی انسان غربی را به تلاش عبث «سیزیف» بدل کرده بود که هیچ حاصلی جز افزودن بر اضطراب و یأس بشر معاصر نداشت؛ یأسی که از سقوط مبنای مابعدالطبیعی تمدن غرب نشأت گرفته بود. (۱۰)

تمام این شواهد و قرائن حکایت از آن دارد که ادبیات موجود بهمراهی تمامی ساختارها و شاخصه‌ها و ابعاد توصیفی خود مبتنی بر یک نحوه و نوعی جهانی بینی مادی است که ادیب و ادبیات و ادب را تنها بر پایه حس و تجربه و کارآمدی مادی تعریف و معرفی می‌نماید. در دوره رنسانس برای نخستین بار انسان به عنوان موضوع شناسایی مستقل به معنی تام و تمام تلقی گشت که علم و فعل شناسایی او تابع عقل و درک او بود، نه تابع وحی و الهام ربانی قرون وسطی و نه تابع موردیت عالم واقع یونان. او خود میزان علم بود. بنابراین بر خلاف نظر رواقیان، فعل شناسایی صرف پذیرش مورد نیست، بلکه فعل همان صورت زدن به ماده اشیاء است. به عبارتی، انسان در مقام واهب الصور (کوگیتوی دکارتی = من متفکر) است و

□ انقلاب اسلامی، ادبیاتی فراخور خودش داشته و خواهد داشت. زیرا محال است ملتی مانند ملت ایران با آن سابقه ادبی و فرهنگ پر بار دینی، چنین انقلاب عظیمی را آغاز کند و به پیروزی برساند، اما شعر نثر، سرود، فرهنگ و در یک کلمه ادبیات برخاسته و تبلور یافته از آن را نداشته باشد.

موجودات دیگر در حکم تمثلات و صوری ادراکی هستند که قائم به این واهبند. چنان که در فلسفه‌های بعد از کانت بوضوح سخن از آن در میان آمد، و آنچه تلویحاً متفکران کلاسیک عصر رنسانس و رفرمیسم و قرون روشنایی غربی بدان می‌پرداختند، در مذهب اصالت بشر کانتی و راسیونالیسم او تصریح و فعلیت یافت. در اینجا این انسان است که بی‌مدد الهی و فیض ربانی به عالم، معنی می‌بخشد و از این حیث فعال مایه‌آباد است و در این جهان مبدأ و معاد اشیاء است. (۱۱)

از قرن چهاردهم تاکنون، همواره نظامهای استکباری برای بسط و گسترش و توسعه سلطه خود به اهرمها و راهکارهای متعددی متوسل شده است. امروزه با طرح دهکده جهانی و حکومت واحده‌ای که از جانب ثنورسینهای غرب مطرح می‌شود، در حقیقت نه تنها مرزهای جغرافیایی را تحت الشعاع قرار میدهد، بلکه از این مرزها پا را فراتر گذارده و آتمسفر فرهنگی جهان و ادبیات آن را در سیطره خود درآورده است.

در این فضای ناخواسته تنها مانعی که همچون خار در چشم کفار و ابرقدرتهای فرهنگی و سیاسی

قرار گرفته شد و نمو فرهنگ و ادبیاتی جدید و دینی بر اساس اندیشه‌های حضرت امام خمینی (ره) است. او بین الملل بخوبی دریافته است که تنها مکتب و دینی که توانایی راه‌اندازی ادبیات و فرهنگی نهادینه شده و به تفاهم اجتماعی رسانده شده را دارد دین حیات بخش اسلام است (۱۲).

پیداست که انقلاب اسلامی با کیفیت خاص خودش، بدون تردید، ادبیاتی فراخور خودش خواهد داشت و داشته است. زیرا محال است ملتی، آن هم ملت ایران با آن سابقه ادبی و با آن فرهنگ پرریار دینی، چنین انقلاب دینی و اسلامی عظیمی را آغاز کند و به پیروزی برساند، ولی شعر و نشر و سرود و فرهنگ و کتابت و در یک کلمه ادبیات برخاسته و تبلور یافته از آن را نداشته باشد. نگاهی به ادب قافله سالار عشق و معرفت، حضرت امام خمینی (ره) بیانگر ادبیاتی است که از اعتقاد دینی ایشان سرچشمه می‌گرفت و می‌تراوید. به این جمله‌های معظم‌اله قدری توجه نمایم:

«هان ای شهیدان! در جوار حق تعالی آسوده خاطر باشید که ملت شما پیروزی شما را از دست نخواهد داد» (۱۱)

□ ارتباط روحیات و اخلاقیات و

ملکات نفسانی شاعر تأثیر

بسزایی در نحوه بیان و

شکل‌گیری کلمات در ذهن او داشته

و ادبیات را رنگ و جلای خاصی

می‌دهد که از این معنا در لسان

عرف به عنوان ذوق و سلیقه شاعر

نام برده می‌شود.

« ما خدایان محبوب، یا افلاکیان، چه دانیم که این ارتزاق عندرب الشهداء چیست؟ (۱۳) حسینان آماده باشید درنگ امروز، فردای اسارتباری را بدنبال خواهد داشت. (۱۵)

«جنگ ما جنگ فقر و غنا بود، جنگ ما جنگ ایمان و ردالت بود و این جنگ از آدم تا ختم زندگی وجود دارد. (۱۶)»

این عبارتهای زیبا و نغز و شیرین در میان بزرگان و مراجع و رهبران دینی، پس از معصومین، از ویژگی

منحصر به فردی برخوردار است و این ادبیات انقلاب مبارک اسلامی است که بر آن میناء و اصل، مبتنی و متفرع است و پیداست که هر روز بیشتر از روز قبل باید این چنین تناور و بارور باشد. ظهور و نفوذ شعاع دینی انقلاب اسلامی در عصر «توسعه اغلال انسانی» ما را بر آن می‌دارد که از این امر به عنوان یکی از اعجازهای تاریخی مکتب زنده تشیع یاد کنیم. زمانه ما اکنون شاهد شرایطی است که هر روز سیاستهای استکباری در افق ترسیم رهبری «تاریخی» نسلهای آینده رقم می‌خورد. تهاجم سنگین و سازمان یافته استکبار، نه تنها در امر هدایت و کنترل برنامه‌های رشد و بالندگی

کشورهای خود، که در جهت رهبری مکانیزم توسعه تمامی کشورهای جهان و نیز بالاتر در «سرپرستی تاریخی انسانی» است. قطعاً تعیین چنین خط مشیهای بر اساس مبادی فکری و ادبیات خاصی صورت می‌پذیرد که در منصفه ظهور جهانی و بین‌المللی قادر باشد توسعه فرهنگی مادی جوامع انسانی حول اقطاب شیطانی را نتیجه بخشیده و به سوی اسارت تاریخی جوامع انسانی میل کند!

به این ترتیب، به چه نسبت ادبیات و آثار ادبی و ادیبان ما بر اساس یک تعهد، به عنوان حقیقت اصلی ادبیات عمل می‌نمایند؟ قید تعهد به دلیل آن است که در عرصه ادبیات، انسانها و آثارشان در دو میدان متعهد و غیر متعهد جای می‌گیرند. به عنوان مثال، بزرگان و پیشوایان دینی ادبیات را به دو گونه متعهد و غیر متعهد تقسیم کرده‌اند که گاهی با تعبیراتی والا و ستایش آمیز شعر شاعران را حکمت و معرفت (ان من الشعر لحکمه) (۱۷) و زبانشان را کلید گنجینه‌های عرش دانسته‌اند (ان لله کنوزا تحت العرش و مفاتیحها السنه الشعراء) (۱۸) و گاهی با تعبیرات کوبنده و نکوهنده آنان را از یاوران ابلیس و شعرشان را ابزاری از ابزارهای شیطان دانسته‌اند (ان الشعر مزار من مزامیر الشیطان) (۱۹)

و سرشار بودن از چرک و ریم را از پر کردن از شعر برتر شمرده‌اند (لان یمتلی احدکم قیحا خیر من ان یمتلی شعرا) (۲۰). آنچه در آیات و روایات به عنوان نکوهش و سرزنش شاعران و سخنوران وجود دارد.

بلاشک بی‌خبران از تعهدند که شعر و هنر خود را از ابزار گسترش پستی و پلیسیدی و پوچی و انحراف می‌سازند. اینان کسانی هستند که شعر و هنر و ادبیات را به حسیض و ضلالت خیزی و جهالت گستری و ظالم‌پروری فرو می‌افکنند. (۲۱)

اینک که از ضرورت وجود و گسترش ادبیاتی دینی متناسب با فرهنگ انقلاب اسلامی سخن راندیم، بر آنیم که جهتداری ادبیات را در مسیر و راه مادی و مادی‌گرایی در چند مرحله به اثبات رسانیم. با این امید که در سایه توفیق حضرت حق، بتوانیم فرهنگ و تمدن ملت عزیز را در ادبیات دینی خود متجلی نمایم، تا ادیبان ما بر اساس این که رسالت هنر و ادبیات حقیقی ایجاب می‌کند که در خدمت تفکر و اندیشه و تعالی و تکامل و آگاهی انسان قرار بگیرند، از فقر محتوایی و بی‌هویتی فرهنگی خلاص شده و رهایی یابند. بهترین و بیشترین نقش و کارآمدی این ادبیات، نقش پر جاذبه و فراگیری آن در مسیر تحقق آرمانهای انسانی خواهد بود. باید جهت صحیح آثار ادبی مورد توجه قرار گیرد و روشن شود که ادبیات دینی انقلاب اسلامی باید با چه پشتوانه و در کدام مسیر حرکت کند تا سرانجامی مطلوب و در خور شأن انقلاب و آرمانها و ارزشهای آن داشته باشد و در مسیری حرکت صورت گیرد که اسلام و قرآن آن را ترسیم کرده باشد. بر این اساس، مشخص است و می‌دانیم که اندیشه و فکر در حل معضلات اجتماعی انقلاب از جایگاهی بس رفیع و شایان توجه برخوردار است، لذا برای از بین بردن مشکلاتی که زائیده نظام حکومت ستمشاهی گذشته، و حاصل تأثیر روابط بین‌المللی شرق و غرب بر نظام مبارک جمهوری اسلامی است، نیاز به

تحولی اساسی در نظام تعاریف و فرهنگ و اندیشه و ساختار نظام فکری جامعه، هر لحظه بیش از پیش احساس می‌شود.

جهت‌داری ادبیات و زبان (۲۲)

صحبت از جهت‌داری ادبیات و زبان را با ذکر چند نمونه از ادبیات در مقاطع مختلف تاریخی زبان فارسی آغاز مینمایم.

نگرشی گذرا بر داستانهای «کلیده و دمنه» در قرون قبل از اسلام و ملاحظه کتب اخلاقی در دوره صفویه و قاجاریه و نحوه گفتار و ترکیب کلمات در این نوشتارها و همچنین نظری اجمالی به نوشته‌های نویسندگانی همچون شریعتی و جلال آل احمد و در نهایت تأملی در بیانات و مقالات و اعلامیه‌ها و کلمات گهربار حضرت امام (ره) در «صحیفه نور» یا «منشور انقلاب» و ... و مقایسه آنها با یکدیگر روشنگر این مطلب است که تغییر و تحول در تمام مراحل تاریخ در ادبیات از صرف و نحو و معانی و بیان به تناسب وضعیت روحی و اجتماعی جامعه وجود داشته و بوضوح می‌توان رشد آنرا ملاحظه کرد.

□ تنها مکتب و دینی که توانایی

راه‌اندازی ادبیات و فرهنگی

نهادینه شده را دارد، دین

حیات بخش اسلام است.

البته بروز تحولاتی نو در ادبیات ملتها در مقاطع مختلف تاریخی نشانگر محوری بودن ادبیات در آن مقطع میباشد بگونه‌ای که می‌توان تغییر در ادبیات دیگران را حول آن محور نشان داده و یک ادبیات را به عنوان زبان مفاهمه اصلی معرفی کرد. به طور نمونه تأثیرات ادبی اعلامیه‌ها و بیانات حضرت امام (ره) بر روی آثار تمامی نویسندگان و صاحبان نظران اعم از دانشگاهی و حوزوی، بخصوص در مطبوعات و رادیو و تلویزیون بر کسی پوشیده نیست، همانطور که در مقاطع گذشته اشعار بزرگانی همچون سعدی و حافظ، مولوی یا فردوسی و دیگران نسبت تأثیر اصلی را بر روی سبکها و سلیقه‌های رایج آن عصر در ادبیات داشته و توانسته خود را به صورت میزان معرفی کنند.

اما ادبیاتی که می‌تواند به عنوان محور اصلی در طول تاریخ مطرح شود و در هر زمان معیاری برای صحت ادبیات آن زبان قرار گیرد همانا ادبیات وحی است که شامل کلیه پیامها و کلمات و روایات و ادعیه و زیارات و خطابه‌های معصومین علیهم‌السلام و در رأس آن ادبیات قرآن و کلام خداوند می‌باشد البته پیرامون چگونگی و کیفیت

بگونه‌ای دیگر تعریف می‌شود.

بنابراین، مفاهیم در دو دستگاه دو تعریف دارند، به طرز مثال با دقتی پیرامون مفهوم «عفت» در دو دستگاه الهی و مادی روشن می‌گردد که کلمه «عفت» در اسلام به معنی رعایت تقوی و حیا و حجاب برای مؤمنین و مؤمنات آمده است که هر کدام با احکام و دستورهای خاص معنا می‌شود. اما چنین مفهومی از «عفت» در روانشناسی غرب و شرق به تمسخر و استهزاء گرفته می‌شود، زیرا مرز محدودیت و آزادی جنسی از پایگاه تفکر مادی به توسعه رفاه اجتماعی و اصل قرار دادن آن نسبت به وجود جامعه انسانی و ابزار ساختن این انگیزه همچون دیگر انگیزه‌ها تعریف می‌شود و این تعاریف اینگونه در دستور کار متخصصین قرار می‌گیرد. و با توجه به این مطلب چگونگی عفت و سایر مسائل ارزشی را مشخص ساخته و ضوابط قانونی آن را برای تصویب اجتماعی تنظیم می‌نمایند.

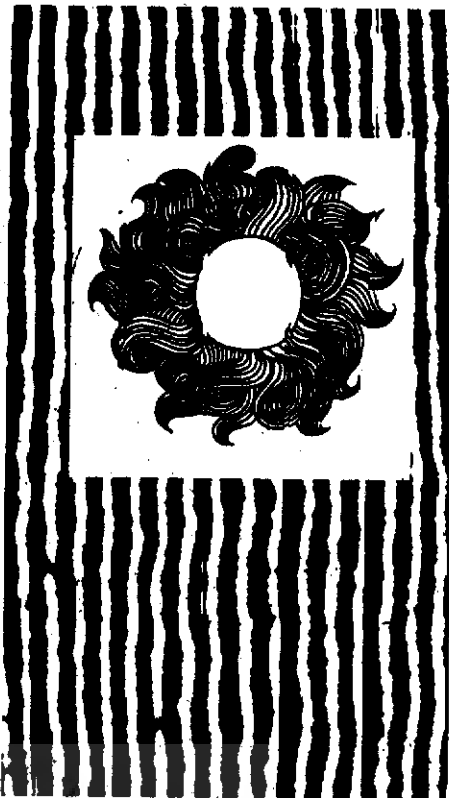
مفهوم عفت در دستگاه کفر به رعایت عدم تجاوز به حقوق یکدیگر در مسائل اجتماعی معنا و مفهوم می‌یابد یعنی نسبت به نظم دنیاپرستی خودشان همه را توصیه به عفت و پرهیزگاری و حفظ حقوق هموعان می‌نمایند. به طور نمونه معنای عفت را در مشروب نخوردن حین رانندگی میدانند، یا کسی که فعل اجتماعی او فیلم‌برداری و عکس‌برداری از زنان برهنه جهت چاپ در مجلات مبتذل و تبلیغ کالاهای مورد نظر است در حین انجام کار هرگونه طلب تمتعات جنسی برای او امری غلط و باطل و غیر معقول و مخالف نظم و عفت عمومی بحساب می‌آید که همین امر در غیر وقت کار اجتماعی امری طبیعی و حتی از نظر روانشناسان غربی آزادی زنان و مردان در بهره‌وری از یکدیگر در جامعه امری الزامی بوده و بان نیز توصیه می‌شود.

با توجه به این نمونه‌ها، جهت‌داری مفاهیم بخوبی واضح و روشن است اما نکته مهم در این قسمت این است که ادبیات هر جامعه‌ای در به جریان انداختن این مفاهیم در جامعه نقش اساسی دارند.

جایگزین مفاهیم در قالب کلماتی که مشخص کننده آن معنا و مفهوم خاص است و نحوه قرار دادن و گزینش آنها در کنار هم باید بگونه‌ای باشد که آن معنا و مفهوم خاص را تداعی نموده و ارتکازات جامعه را شکل دهد. روشن است که این کار که وظیفه اصلی ادبیات یک جامعه است متناسب با آن معنا و مفهوم خاص است.

گزینش کلمات هماهنگ با جهت آن مفهوم بوده و همه اینها حول محور آن شکل می‌یابند. کلمات به مثابه ابزاری برای تصرف می‌باشند و این ابزار با موضوع کار باید متناسب باشد. از این جهت است که در دو جامعه با دو فرهنگ و عقاید و آرمانهای مختلف، دو نحوه ادبیات جریان داشته و اذهان عمومی بگونه‌ای با آن خو گرفته‌اند که استفاده از ادبیات یک جامعه در جامعه دیگر غیر قابل قبول و نامأنوس است.

جهت‌داری ادبیات از موضع زیباشناسی: در این قسمت ابتدا لازم است درباره تأثیر زیباشناسی در ادبیات توضیح داده شود. چون عمده‌ترین و مهمترین موضوعی که در کیفیت شکل‌گیری و



مأمور به دقت در امور فرهنگی است، قابل قبول نمی‌باشد.

جهت‌داری ادبیات از موضع ارتباط با فرهنگ: جهت‌داری ادبیات از موضع فرهنگ نیز امری قابل دقت و توجه است. ربط فرهنگ و زبان و ادبیات در جامعه بگونه‌ای است که در ارتکازات جامعه، زبان و ادبیات بخشی از فرهنگ جامعه بشمار رفته است و این گفته در مورد فلسفه نیز صادق است.^(۲۴)

اینکه برای شناسایی فرهنگ یک جامعه از علائم خاص تلفظی و کتبی استفاده می‌کنند و فرهنگ و اندیشه را با این علائم و کلمات می‌شناسند و همینکه بر روی کتابهای لغت واژه فرهنگ را به لغات افزوده و آنرا فرهنگ لغات می‌خوانند و همینکه فرهنگ را از ادبیات و سخن گفتن و زبان یک استاد می‌شناسند، دلیل بر این است که فرم و کیفیت اجتماعی مفاهیم و لغات نشانگر کیفیت بروز فکر و اندیشه در آن جامعه است.

جهت‌داری ادبیات از موضع مفاهیم: از آنجا که ادبیات و زبان با معنا و مفهوم ارتباط پیوسته و فشرده‌ای با هم دارند، سخن از جهت‌داری ادبیات از این موضع نیز قابل توجه و دقت است. روشن است که مفاهیمی که مجموعه معارف و اعتقادات یک فرهنگ را تشکیل می‌دهند، همه در ارتباط با یک جوهره اصلی و یک حقیقت شکل می‌گیرند. کلیه تعاریف درون یک مجموعه فرهنگی حول آن محور حاکم و جهت کلی فرهنگ ارائه می‌گردند. اگر

جهت‌گیری حاکم بر فرهنگ جهتی الهی و اسلامی داشته باشد، طبیعتاً معنا و مفهوم کلمات هم بر آن اساس هویت می‌یابند که همین تعاریف و معانی در دستگاه کفر، حول محور لذت‌جویی دنیا

ادبیات وحی و حکومت آن بر تاریخ در فرازهای آتی مطالبی را متذکر خواهیم شد.

حاکمیت تاریخی ادبیات وحی به این معنا نیست که این ادبیات در هر زمان و مکانی به هر گونه می‌تواند با اندیشه‌ها و زیباشناسیهای هر ملت ترکیب شود. چه بسا جامعه‌ای که حاکمیت ادبیات وحی را بر زبان و کیفیت مفاهمه خود نپذیرد و از آن اعراض کرده، ادبیاتی متناسب با تعقلات روحی خود را جستجو نمایند، قطعاً و در ترکیب با کلمات الهی در منزلتی پایتتر از منزلت حقیقی خودش قرار می‌گیرد، یعنی آنرا در چارچوب فکری خود حل می‌نماید و طبعاً آثاری که بر کلمات وحی مترتب است (که همانا قدرت ایجاد و تحولات اجتماعی و در هم‌ریختن و از بین بردن ادبیات کفر است) از آن حاصل نمی‌شود.

به طور خلاصه باید گفت، با توجه به اینکه ادبیات هم در مسیر رشد و حرکت است،^(۲۳) در هر عصر و زمان دارای ترکیبات خاصی متناسب با هدفی است که اگر در آن هدف تغییراتی حاصل شود، طبعاً آثار این تغییرات در ادبیات ملموس و مشهود می‌گردد لذا جهت‌داری ادبیات با هدف‌داری آن در مسیر یک حرکت و رشد خاص، با توجه به اختلافات ادبی در ادبیاتهای قرون مختلف تاریخی، و ملاحظه تأثیر انگیزه‌های مادی و یا الهی در شکل‌گیری آن بخوبی واضح و روشن بوده و نیازی به استدلال منطقی و براهین مختلف ندارند.

با این بیان معلوم می‌شود که اعتماد به اهل فن در ادبیات موجود جهت ارتباطات اجتماعی به نهادی فرهنگی، همچون فرهنگستان که خود در جایگاه دقت فرهنگی بوده و از طرف مقام معظم رهبری نیز

ساختار ادبیات نقش اساسی را ایفا می‌کند همانا بخش زیباشناسی است.

اجمالاً می‌توان زیباشناسی را در موضع نظام حساسیتهای شاعر و نویسنده و ادیب قرار داد و جایگاهی را که نظام حساسیتهای در انسان‌شناسی نسبت به نظام تمثیل و تصرفات داراست، در موقف ادبیات می‌توان به زیباشناسی شاعر اطلاق نمود.

ارتباط روحیات و اخلاقیات و ملکات نفسانی شاعر تأثیر بسزائی در نحوه بیان و شکل‌گیری کلمات در ذهن او داشته و ادبیات را رنگ و جلای خاصی می‌دهد که از این معنا در لسان عرف به عنوان ذوق و سلیقه شاعر نام برده می‌شود. سبکها و روشهای مختلف در نحوه بیان اشعار و مقالات ادبی و انتخاب يك سبک به عنوان سبک شاخص، همه متأثر از ذوق و طبع و حالات روحی و روانی شاعر و ادیب است.

طبع شاعر نسبت به آن چیزی که حساسیت نشان می‌دهد طبیعتاً آن چیز برای او ارزشمند و پر بها بوده و در اشعارش از جایگاه رفیعی برخوردار است، و بالعکس آنچه که در نظرش کم ارزش جلوه کند دارای ارزشی ناچیز و کم بها است و این اولویت‌گذاری متناسب با حساسیتهایش در شعرها بخوبی هویدا و آشکار است. اینکه چه چیزی زشت و چه چیزی زیباست، چه چیزی رنج‌آور و چه چیزی نشاط‌آفرین است، چه چیزی باعث کدورت خاطر و الم و درد روحی و چه چیزی موجب سرور و بهجت روان می‌گردد، همه گویای این مطلب است که روحیات شاعر و یا نویسنده در برخورد با موضوعات محور زیباییها و زیباشناسیها حول محور تلذذات مادی و دنیایی می‌چرخد یا اینکه شاخصه زیبایی و زشتی را الهی تعیین مینماید.

اگر او نسبت به تعلقات دنیائی فریفته گردد، (۲۵) طبیعتاً هر آنچه که رنگ و بوی دنیایی دارد از بیان زیباییهای طبیعی تا توصیف از زیبایی با مجالس عیش و عشرت و هوسرانی بوالهوسان، تا تمجید و تکریمهای ارباب ادب در دربار شاهان به خاطر قرب به دربار و کیسه‌های زر، همه و همه در لسان نظم و نثر شاعر بخوبی واضح و روشن است. یعنی در لسان انسان دنیاپرست کلمات خاصی است که شادی آفرین و موجب انبساط خاطر و فرح روحی می‌گردد، و بالعکس کلمات خاصی او را ناراحت و مشمئز می‌کند. و در مقابل محور زیباشناسیهای انسان مؤمن و خدایپرست حول محور ولایت ربوبیه شکل می‌گیرد، یعنی از آن چیزی لذت می‌برد که خدایش راضی و خشنود است و آن چیزی در نظر او زشت و ناپسند است که مولایش از آن کراهت دارد.

یاد گناه و دوری از رحمت خدا بوی او زشت و مشمئز کننده است و ذکر لقای پروردگار موجب مسرت خاطر و شادی روح وی است، رنگ و بوی زشت و بوی خدایی است.

به طور مثال، حضور يك مؤمن در جبهه جنگ برای رسیدن به مقام شهادت، همراه با بیان کلماتی



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی

در حالیکه يك فرمانده رزمی در بازگشت خود از جنگ از زنده بودن و سلامتی خوشحال و پیروزی را جشن می‌گیرد که این نیز در آوا و کلمات خاص دنیایی ظهور می‌یابد.

خلاصه اینکه مؤمن همیشه در پی تحقق آرمانهای الهی خود می‌باشد و چیزی را جز توسعه دین آرزو نمی‌کند و بالعکس آن يك نفر کافر بجز توسعه پرستش لذت دنیایی آرزویی ندارد.

حال این تأثر و ابتهاج و درد و آرامش در ادبیات چه اثرهایی می‌تواند داشته باشد، در چه جایگاهی باید با آوای ابتهاج و در چه جایی با آوای سؤال و تعجب و در کجا با غم و درد باید سخن گفت؟

هرگاه نظم حساسیتهای عوض شود، متناسب با آن جایگاه کلمات نیز تغییر یافته و عوض می‌شود، حتی علاماتی را که يك کافر و یا يك مسلم در حین برخورد با حوادث بیان می‌کنند فرق دارد.

شیرین و زیبا است که ناشی از شدت شوق و ذوق رحمت و لقاء پروردگار می‌باشد که در اعلی‌ترین مرتبه، حضرت مولی الموحدین علی علیه السلام در کمال ابتهاج در محراب شهادت کلمه «فوت و رب الکعبه» را بر زبان جاری می‌سازد.

اما کلماتی را که يك کافر هنگام کوچ از این دنیای فانی بیان می‌دارد کلماتی ناشی از شدت تعلق به دنیا و فراق و هجران از همه دنیا است که معمولاً با آه و آخ و افسوس و ناله‌های گوناگون - که حکایت از دوری از لذات دنیا دارد - همراه است.

حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام، هنگام مراجعت از جنگ از اینکه این بار هم به فیض شهادت نائل نیامدند، همواره اظهار ناراحتی مینمودند و این افسوس و عدم توفیق از زیارت و لقاء در کلمات خاصی جاری می‌گردد.

که بیش از چند روز دوام ندارد در کنار اشخاصی در جنوب شهر که حتی نان تنها برای گذران زندگی خود ندارند، بسیار زشت و کریه و شمشیر کننده است.

صورت‌های بزرگ کرده کفار که تمام هستی خود را در هدم و نابودی دین اسلام صرف نموده‌اند زشتی محض است، و در مقابل انسانهایی که برای احقاق کلمه حق و توحید از هیچ کوششی فروگذار نکرده و حتی در این راه شکنجه‌ها و سختیها را متحمل شده و جان باختند این عین زیبایی و خوبی است.

به طور نمونه بلال مؤذن رسول خدا (ص) شاید از نظر ظاهر در دیدگاه دنیاپرستان صورتی زیبا نداشته باشد، اما سیرت زیبا و نیکوی وی چنان شخصیتی را برای او در تاریخ ترسیم نموده است و چنان مقامی را در محضر رسول خدا (ص) پیدا می‌کند که اذان گوی مخصوص حضرت می‌گردد. صورت از سیرت نمی‌تواند بریده فرض شود، و اگر این دو بهم پیوسته و مرتبط بودند، در دیدگاه مادی صورت اصل در سیرت، و در دستگاه الهی سیرت اصل در صورت خواهد بود.

□ هر چه ادبیات ما به ادبیات وحی نزدیکتر باشد، جریان یافتنش دوام بیشتری می‌یابد، گرچه هیچ‌گاه بر تاریخ حاکم نخواهیم شد، اما ادبیات نزدیک به وحی در تاریخ باقی می‌ماند. مانند کلمات و فرامین حضرت امام خمینی (ره) که مدت‌ها این انقلاب را بیمه خواهد کرد.

حال جان کلام اینکه این نحوه نگرش به زیبایی و زشتی در ادبیات و زبان نیز ظهور و بروز عینی دارد، زشتی و زیبایی در کلام مبتنی بر اصالت شیئی به ذات کلمه و کلام مبتنی بر اصالت شیئی به ذات کلمه و کلام قانونمندی حاکم بر آن توصیف می‌گردد و این نقطه مشترک بین مؤمن و کافر است یعنی ادیب کافر همانگونه می‌نویسد که ادیب مؤمن؛ پسند عرف و عقلا و قوم در شناسایی زیباییها در متون ادبی نقش اساسی را ایفا می‌نماید.

جریان علیت تجریدی در ادبیات و محکومیت آن تحت قوانین ادبی و سبکها و سلیقه‌های فطری و عمومی جامعه، ادبیات را مجرد از جهت فرض کرده و در عمل همه گونه ادبیاتی جایز بوده و جریان می‌یابد.

اما اگر زشتی و زیبایی کلام حول محور انگیزه‌ها و تمایلات و فاعلیت انسانها شکل گیرد، طبیعی است آنکه دنیا را محور زیبایی در سخن قرار می‌دهد ترکیب و قرار گرفتن سخنانش، چه در سخنرانیها و چه در قطعات ادبی بگونه‌ای است که تحریک اهواء و حساسیتهای مادی را بدنبال خواهد داشت، و در مقابل نیز جوهره و سیاق کلمات و

جملات در يك قطعه ادبی الهی خدا محوری را حتی تا گزینش کلمه‌ها جریان داده و آنرا متناسب با هدف و غایت خاص خود شکل داده و همین محور زیبایی در کلام است.

زیباشناسی بر اساس اصالت شرایط، گاه امور را بریده ملاحظه نکرده و در ربط می‌بینند، (۲۹) یعنی زشتیها و زیباییها در ترکیب مجموعه‌های عینی بیان می‌شود، منتهی مجموعه‌ای که بریده از غایت عالم آفرینش و جهت‌نمایی خلقت است. لذا در این صورت که مجموعه عالم را مستقل و اصل قرار دهیم، توصیفها همه مادی می‌شوند و بتبع آن توصیف از زیبایی و زشتی نیز مادی می‌گردد.

یعنی تلذذ دائم التزاید از این دنیا، جهت زیباشناسی را بر روی دنیا خواهی و منافع دنیایی می‌آورد. همانطور که اگر قائل به آخرت و بهشت و جهنم باشیم، زیباییهای دنیا، زیباییهای حین کشت و زرع است و نه زیباییهای ثمره و منفعتها. بنابراین اگر جهت غائی و مقصد را از مجموعه‌ها ببریم، دچار نگرش اصالت شرایط که همان دنیاخواهی

است می‌گردیم و در زیباشناسی قانونمندیهای مادی حاکم بر شرایط و مجموعه‌ها اصل در زیباشناسی می‌گردند یعنی دنیا جهت زیباشناسی را معرفی می‌کند.

در این بخش نمونه‌ها بسیار زیاد است آنچه که تمدن موجود مادی و دنیائی برای بشریت به ارمغان آورده است حاصل این نگرش در امر زیبایی است، ملتهای دنیا در نظام معیشت خود، اعم از خوراک و پوشاک و منزل و وسیله نقلیه و ... در کیفیت فرمها، الگوها، رنگها، بوها بسته‌بندیها و ... گرفتار زیباشناسی بولهبوسان دنیا پرستند که همه دعوتشان معطوف به زیباییهای فریبنده دنیایی است.

در نظام روابط انسانی، ارزش‌گذاری در کیفیت روابط مدیریت، مفاهمه و اداره اقتصادی تا نحوه آداب و معاشرت و ازدواجها، جهت‌گیری زیباییها کاملاً با معارف حقه الهی فرق می‌کند و زیباشناسی مادی در همه این امور جریان دارد.

در علم، تحقیرملتها، در هنر، شهوات آرمانه‌های پوچ و خیالی، در اقتصاد غارت ملتها، در سیاست بندگی و اسارت و استعمار حکومتها، در فرهنگ، به زنجیر کشیدن عقلها و فکرها اینها همه حاصل نظام ارزشی مادی است که تکیه به تلذذ دائم التزاید مادی دارد و هر بنای دیگری را برای رسیدن به اهداف حیوانی خود مانع می‌بیند.

حاصل این نحوه نگرش به زیباشناسی در ادبیات، جریان یافتن سبکها و سیاقهای جاری در ادبیات و هنر است، یعنی علاوه بر مفاهیم و معانی ادبی که حاکی از عشق به دنیا و تهییج اهواء مادی است، نحوه چیدن کلمات در کنار هم و نتیجه‌گیری از آن (که ادبیات و هنر هر جامعه آن امر خطیر را به عهده دارند) نیز دعوت به دنیا تحریک روحیات دنیاپرستی است که حاصل آن ایجاد علاقه شدید و دائم التزائد و شوق به کثرت ارتباط به مظاهر دنیا در جمیع روابط بوده که در نهایت منجر به ایجاد بحرانهای اجتماعی در روحیات عمومی جامعه و نیزنگ بازبهای قدرتمندان در استعمار و استثمار دولتها و ملتهای است که سرسپردگی به

آستان کاخ سیاه و سرخ استکباری نظام غرب و شرق را بر اطاعت و تبعیت از خالق رحمان و اولیاء و انبیاء عظام ترجیح داده و عزت و شرافت انسانی را اسیر امیال نفسانی و حیوانی خود نموده‌اند.

زیباشناسی بر اساس نظام ولایت برای روشن ساختن زیباشناسی بر اساس نظام ولایت مقدمتا به فلسفه زیبایی و ریشه آن می‌پردازیم و دوباره به اصل بحث برمی‌گردیم و جریان آنرا در ادبیات ملاحظه می‌کنیم. (۳۰)

فلسفه زیبایی: هر وقت کسی به چیزی وابستگی روحی پیدا کرد و منحل در او شد، در مرتبه‌ای او را می‌پرستد، یعنی اصل محبت نسبت به آن امر ایجاد میشود، حال این محبت چه نسبت به امور دنیایی و چه نسبت به امور اخروی و لقاء و رحمت باشد؛ بنابراین هرگاه اصل محبت نسبت به امری، کیفیت پیدا کند و این کیفیت ربط در کیفیت اوصاف تحقق یابد زیبایی، در شاملترین و عامترین معنای خود، شکل می‌گیرد. بنابراین، محبت و حب در توصیف از زیبایی اصالت داشته و در جریان یافتنش، نیز نظام اوصاف یا کیفیت اوصاف اصل می‌گردد. اما در سمت‌گیری و جهت زیبایی، طرف محبت

□ ادبیات مطلق و حاکم، ادبیات قرآن است که سخن خالق به «مخلوق اسوه» است و «ادبیات اسوه» کلام معصوم است که با خالقش راز و نیاز می‌کند و ریشه در سخن خالق دارد.

و حب نقش اصلی را ایفا می‌کند. لذا زیبایی الهی به حب فی الله و حب معصومین علیهم السلام و هر آنچه ایشان دوست دارند تعریف شده و زشتی به بغض فی الله و معصومین علیهم السلام و هر آنچه ایشان نفرت دارند تعریف میشود، همانطور که زیبایی و زشتی الحادی نیز به حب و بغض نسبت به دنیا و چهره‌های مختلف آن تعریف میشود.

هرگاه حب و عشق، منشأ حرکت در نظام ولایت گردید، و حرکت نیز به جریان فاعلیت معنا شد، حب منشاء ایجاد و کیف تصرف و کیف حرکت خواهد شد. و زیبایی جدای از ایجاد خالق متعال و تصرفات و پرورش و هدایت او معنا نمیشود و زیبایی مطلق و قادر مطلق خواهد شد و اوست که محور زیباشناسیها و زیباییها و مظهر جمال است، با توجه به این امر، نمی‌توان زیبایی را در پایگاه مشترك بین خالق و مخلوق معنا کرد و به صورت تجریدی و بریده از فاعلیت حضرت حق تعریفی مشترك از زیبایی ارائه داد، بلکه بر اساس نظام ولایت، زیبایی در تصرفات و تحرکات فاعلیت مخلوق، به فاعلیت خالق معنا و تحقق می‌یابد.

در این دیدگاه به دلیل اینکه طرف تعلق و حب، محور در زیباشناسی قرار گرفت، لذا زیباشناسی فاعلیت مخلوق در کیفیت حرکت (متناسب با طرف تعلق) نمی تواند الهی یا الحادی باشد. آن کس که در خانه محبوب بیاید، يك نحوه ابتهاج و لذات و يك نحوه الم و درد متناسب با سیر رضوان دارد و آن کس که از در خانه محبوب دور شود، يك نحوه ابتهاج و لذات و درد و الم متناسب با دوری از لقاء را خواهد داشت.

بنابراین، در قدم اول زیبایی به فاعلیت حضرت حق و در قدم دوم و در مرتبه اسوه و اسطوره مخلوقات فاعلیت حضرت ختمی مرتبت رسول اکرم (ص) و ائمه معصومین علیهم السلام در جهت شدت قرب به حضرتش محور زیباییها و زیباشناسیها میگردد.

بنابراین «ادبیات مطلق» و حاکم، ادبیات قرآن است که سخن خالق به «مخلوق اسوه» است و «ادبیات اسوه» کلام معصوم است که با خالقش راز و نیاز میکند و ریشه در سخن خالق دارد. و چه زیبا فرموده حضرت امام رضوان الله تعالی علیه که سخن خالق «قرآن نازل» است و سخن معصوم «قرآن صاعد».

و زیبایی در ادبیات نیز چیزی جز جریان محبت الهی نیست که در ادبیات خاصی به نام ادعیه و زیارات به لسان معصومین علیهم السلام بیان شده است و ادعیه تکیه گاه زیباشناسی در ادبیات و زبان غیر معصومین بوده و راه ورود به فهم از قرآن است.

با اندکی تأمل در زندگی معصومین (ع) و نحوه ولایت و سرپرستی اولیاء عظام مخصوصاً نبی اکرم صلوات الله علیهم اجمعین، این اسطورهها و آفرینش و برگزیدگان و انوار روشنی بخش ظلمتها، درمی یابیم که اینان چنان با محبت و رأفت با مردم سلوک می نمودند و آنها را دستگیری می کردند و چنان در هدایت و سرپرستی جامعه، خود را در سختیها افکنده و تلاش می نمودند که اگر آن زن یهودی يك روز خاکستر بر سر حضرتش نریزد، رحمة للعالمین جویای حال او می شود و بیدارش شتافته و از او دلجوئی می کنند، که همین امر سبب نجات او از آن گرداب ظلمتها می گردد.

این نحوه سلوک با مردم در ادبیات ایشان و لسان ادعیه که لسان پرورشی جامعه است بخوبی واضح و روشن است، ادبیات وحی نیز ادبیات تربیت و رحمت و محبت یا بندگان است چه در لسان توبه و انابه به درگاه حضرت حق، و چه در لسان تصرف و ولایت در جامعه و هدایت مردم. اگر «مفاتیح الجنان» را گشوده و در دعای ابوحمره ثمالی اندکی دقت شود، آنگاه که سخن از گناهان و التجاه به درگاه حضرت حق به میان می آید ایجاد طوفانهای روحی و تحولات درونی چنان است که وقتی بنده نظر به رحمت واسعة او می اندازد، خود را مستغرق در نعمات دائم التواضع حق می بیند.

روش تربیتی این مریبان بگونه ای است که ابتدا از منشأ خیر و رحمت بودن محبوب آغاز میکنند و بعضاً نهیب می زنند و از خوف و غضب الهی می ترسانند، و سریع بندگان را نوازش داده، امیدوار می سازند و سعی به همراه کردن عباد دارند و از یأس

و ناامیدی دور می کنند و دعوت به توبه و انابه می نمایند و سخن از کرم و غفران و محو گناهان بمیان می آورند و این با روش بعضی از کتب اخلاقی که بیشتر با ترس کار می کنند، و نتیجه آن يك نحوه یأس و یا انزوا است و با روش بعضی از اشعار که محبت برای خدا را با محبت برای دنیا در کیفیت لغات و ادبیات ترکیب کرده و در امر زیباشناسی ادبیات دچار التقاط گشته اند کاملاً فرق میکند.

این نکته مسلم است که تمامی انبیاء و اولیاء الهی برای شکستن زیباشناسی اقوام و ملل قیام کرده اند و در آن نیز متصرف بوده اند، لذا تمسک به هر قولی و ادبیاتی غیر از معصوم (ع) حتماً عجب به مفهوم و وابستگی به مسیر راه را به دنبال می آورد و از تعلق و حب به رب الارباب دور نگه داشته و زیبایی دیگری را در ادبیات به دنبال دارد.

زیبایی در مراتب مادون معصوم. روشن شد که قرآن و ادعیه، ادبیات و لسان حاکم بر تاریخ است «والقرآن یجری الشمس والقمر» و تا شب و روز باشد قرآن نیز هست و در پرورش و تصرف در کلیت جامعیت خود قدرت کشش و جریان را در تاریخ دارد.

اما در رتبه غیر معصوم هر چه ادبیات ما به ادبیات وحی نزدیکتر باشد، جریان یافتنش دوام بیشتری می یابد، گرچه هیچ وقت بر تاریخ حاکم نخواهیم شد، اما ادبیات نزدیک به ادبیات وحی در تاریخ باقی می ماند، مانند کلمات و فرامین حضرت امام رضوان الله تعالی که تا مدتها این انقلاب را بیمه خواهد کرد و جهت گیری نظام را نشان خواهد داد، اما ادبیات و زیباشناسی کفر قطعاً زهوق و باطل و از بین رفتنی است.

نتیجه گیری. برای جامعه اسلامی ما که وارث نظام ستمشاهی پهلوی است و در نظام ولایت استکباری ساخته شده است، راهی بس طولانی داریم تا بتوانیم تمامی شئون حیات جامعه اسلامی خود را از رنگار زیباییهای دنیایی برهانیم. و روشن است که برای رهایی از این دل بستگیها و تعلقات باید محبتها و تمایلات جامعه را بر اساس محبت و عشق به اهل بیت و تولی به ولایت ایشان سامان داده و زیباشناسی ولایت را محور زیباییهای جامعه قرار دهیم. لذا با این تعریف جدید از زیبایی، اموری زیباست که خدایند بوده و مورد رضایت اولیاء الله باشد، آنچه را ایشان زیبا می دانند، جامعه نیز باید آن را زیبا بداند و آنچه را که ایشان زشت نامند آن را زشت انگارد. بعد از تبدیل محور زیباشناسی جامعه، طبیعی است که ادبیات و هنر که در جایگاه فرم و قالب قرار دارد با محتوا و معنا متناسب گشته و لقب زیبایی پیدا می کند.

پی نوشت:

۱- تمدن در زبان لاتین Civilization و درهسی (حضاره) خوانده می شود و در لغت به معنای شهرنشینی، برخلاف صحرائنشینی و اصطلاحاً اینگونه تعریف می شود: یکی از مراحل تکامل جامعه که در آن وحشیگری از میان رفته و رفتار خردمندانه و کاربرد منابع طبیعی و انسانی به اوج خود می رسد و از سوی دیگر از ویژگیهای آن، پیشرفت علوم و شکوفایی ادبیات و هنر و اوج گرفتن آرمانهای انسانی و پیچیده تر شدن سازمان اجتماعی است. (موسوعه

المورد ج ۲ / ص ۱۲۹، ط ۱، دارالعلم ملایین، بیروت، ۱۹۸۰م) - برای اطلاع بیشتر رک: ویل دورانت، تاریخ تمدن، ج ۱۱ انتشارات اقبال، و نیز سیر تحول تفکر، فرهنگ و ادب، تمدن، اسماعیل شفیع سروستانی

۲- برای فرهنگ حدود یکصد و پنجاه تعریف شده است که این تعدد معانی حاصل نسی بودن آن است. این واژه در انگلیسی -CUI- future در عربی ثقافة نامیده می شود. مایکل گیلسون دانشمند انسان شناسی انگلیسی فرهنگ را چنین تعریف می کند: مجموعه ای از قواعد ناشناخته و چیزهایی که به عنوان امور طبیعی گرفته می شوند و در واقع به مسائل غیر علمی بستگی دارند. همویروی یکی از سیاستمداران در تعریف فرهنگ گوید: همان چیزی است که در ذهن ما، بعد از فراموشی آنچه آموخته ایم باقی می ماند. (عمر کامل سقاوی، وحده الحضاره، ص ۲۲)

۳- رک ویل دورانت - تاریخ تمدن ج ۱۶ / ص ۲۲۰ به بعد؛ برتراند راسل، تاریخ فلسفه غرب، روسو و رمانتیسم، نشر پرواز؛ عبدالحسین زرین کوب، با کاروان انقیاض، چشم انداز فکر معاصر.

۴- ژان ژاک روسو، قرارداد اجتماعی، کتاب سوم، فصل چهارم، ص ۸۳.

۵- ویل دورانت - تاریخ تمدن، کتاب پنجم: رنسانس - ترجمه سهیل آذر، اقبال ۱۳۲۴، ص ۱۰.

۶- برتراند راسل، همان، ج ۲، ترجمه نجف دریابندی، ص ۶۸۰.

۷- همان، ص ۶۸۵.

۸- داریوش شایگان، آسیا در برابر غرب، ص ۱۵۱، امیرکبیر، ۱۳۵۶.

۹- زنه گنون، بحران دنیای متجدد، ص ۱۹.

۱۰- درآمدی بر اومانیزیم و رمان نویسی، شهریار زرنشاس، ص ۲۶.

۱۱- مبانی اندیشه های اجتماعی غرب از رنسانس تا عصر متسکیو، صص ۱۷-۱۸.

۱۲- پژوهشی پیرامون رابطه علم و دین، استاد دکتر محمد جعفر حسینیان، آکادمی علوم، ص ۲ و ۳.

۱۳- کلمات قصار، امام خمینی (ره)، موسسه تنظیم و نشر آثار، صص ۶۲-۶۳.

۱۴- کلمات قصار، ص ۱۶۴.

۱۵- بهار الانوار، ج ۱۷، ص ۲۵.

۱۶- مناقب شهر آشوب، ص ۱۱۶.

۱۷- خصال صدوق، ص ۷۶.

۱۸- همان.

۱۹- رک مقدمه ای بر معیارهای ادبیات انقلاب اسلامی، ص ۱۹۴.

۲۰- جهت اطلاع بیشتر در این بحث رک هارت نساک، ویتگشتاین، ترجمه منوچهر بزرگمهر، ص ۸۳ به بعد؛ بریان مگی، فیلسوفان بزرگ، ترجمه عزت الله فولادوند، ارزنت کاسیر، زبان و اسطوره، ترجمه محسن ثلاثی، فصل ۲، ص ۶۱.

۲۱- John H. Hick, Philosophy of Religion (Prentice - hall 1963) pp. 1-3. جزوه زبان دینی، مصطفی ملکیان، ج ۱ / ص ۱۵.

۲۲- معرفت دینی و معرفت بشری، فلسفه زبان، ص ۱۴، همین قلم.

۲۳- فرهنگ و نقش آن در ادبیات اجتماعی بشر، سید متیرالدین حسینی، فصل دوم، ص ۱۶۳.

۲۴- رک ادبیات و تمایلات و پسند اجتماعی جامعه، سید مهدی میرابقری، ص ۱۰۳ به بعد.

۲۵- جهت اطلاع بیشتر در این زمینه رک مقدمه ای بر فلسفه ادبیات و زبان، آکادمی علوم، تأثیر تجربه گریز بر زبان دینی، صادق لاریجانی؛ دابلو دابلو، بازنلی، دین و اخلاق، ترجمه زهرا خزاعی، فصل دوم؛ زبان دین، امیر عباس علی زمانی.

۲۶- تحلیل پیشینه تاریخی هجوم فرهنگی که از طریق هنر و نقاشی و معماری آغاز گشت و سرانجام تمامی علوم را دربرگرفت محتاج فرصتی مستقل است که از حوصله این مقال خارج است. در این باب رک ایلچ ایوان آموزش در آمریکای لاتین، ترجمه هوشنگ وزیری، خوارزمی ص ۸۰، امان الله صفری، تعلیم و تربیت جهانی در قرن بیستم، وزارت فرهنگ و ارشاد، علوم اجتماعی و سیر تکوینی آن، احسان نراقی، نشر نیکان؛ رنسانس و محصول آن در عرصه ادبیات، مصطفی یاریگی.

۲۷- تأملاتی درباره روشنفکری در ایران، شهریار زرنشاس، ص ۱۶۹. رک مرتضی راوندی، تاریخ اجتماعی ایران، امیر کبیر؛ پیگولر سکایا و عده ای دیگر، تاریخ ایران، ترجمه کریم کشاورز.

۲۸- اصالت ربط از مبانی فلسفی عصر حاضر است که آثار آن در ادبیات کاملاً مشهود است.

۲۹- برای اطلاع از مبانی فلسفه نظام ولایت در باب ادبیات رک فلسفه نظام ولایت ج ۲ و ۳- آکادمی علوم